

مرز، فرهنگ و امنیت در ایران امروز

دکتر رضا بخشیان

مقدمه

بی‌تردید، مؤلفه قدرت فرهنگی، بنیادی‌ترین مؤلفه قدرت نظام برآمده از انقلاب اسلامی بوده و هست. بعد از گذشت دو دهه از انقلاب، کماکان سپهر «فرهنگ» بارزترین و برجسته‌ترین چهره نظام است. به‌رغم این واقعیت، نظام بعد از انقلاب (به‌ویژه بعد از جنگ)، در درون، از خود استعداد اندکی برای تولید و بازتولید فرهنگی نشان داد و از برون نیز مورد تهاجم جدی فرهنگی قرار گرفت. آثار چنین ضعفی در درون و چنین تهاجمی از برون، اندک‌اندک خود را در ابعاد زیر ظهور و بروز داده است:

- «افزایش تقاضا» و «تنوع تقاضا» برای کالاهای فرهنگی، و گرایش فزاینده جامعه جوان ایرانی به سوی کالاهای ناسالم فرهنگی غیر؛
- برهم خوردن توازن ساختاری بازار کالاهای فرهنگی و کاهش امکان کنترل بازار کالاهای فرهنگی؛

- تعارض هنجارها و ارزش‌های فرهنگی؛

- اشباع بازار فرهنگی جامعه به وسیله کالاهای جذاب فرهنگی غیر خودی (بیشتر

غربی)؛

- مصرف‌گرایی مفرط فرهنگی؛

- کاهش اعتبار (و یا اساساً بی‌اعتباری) گروه‌های مرجع فرهنگی - ارزشی جامعه. در این شرایط، به‌رغم آنکه واحدهای ملی (کشورها) با کاهش فزاینده اهمیت مرزهای جغرافیایی روبه‌رو هستند، برای کشورهایی همچون ایران، «مرز» همچنان به‌اعتبار تهدیدهای نرم‌افزاری جدید، در کانون توجه نخبگان تصمیم‌ساز و تدبیرپرداز جامعه قرار گرفته و آنان را سخت‌دل‌مشغول یافتن پاسخی برای پرسش‌واره‌های زیر نموده است: آیا می‌توان تمهید و تدبیری اندیشید که مرزهای کشور در مقابل ورود کالاهای فرهنگی و تعرض و تهدید گلابیاتورهای فرهنگی مصون باقی بماند؟ آیا اساساً در دنیایی که مرزها شیشه‌ای شده‌اند و کنترل و نظارت قدرت‌های ملی به چالش‌طلبیده شده است، هیچ مرزی تاب مقاومت دارد؟ وضعیت ایران در این عرصه چیست؟ و نهایتاً چه باید کرد و چه نباید کرد تا امنیت هستی‌شناختی و وجودی جامعه ما از این رهگذر کمتر آسیب‌پذیر باشد؟

۱

امنیت فرهنگی، برجسته‌ترین چهره و درونی‌ترین لایه «امنیت هستی‌شناختی» یک جامعه است. امنیت هستی‌شناختی (یا وجودی)، بر «نوعی احساس تداوم در رویدادها، حتی آن‌هایی که به‌طور مستقیم در حوزه ادراک شخصی قرار ندارند» دلالت دارد. بنابراین، امنیت هستی‌شناختی، نشان از نیازی فردی دارد: نیاز به اطمینان از تداوم هویت خود و دوام محیط‌های اجتماعی و مادی کنش در اطراف خود. بالمآل، تحقق این نیاز، مستلزم حصول ضریب مؤثری از «اعتماد»، «اطمینان» و «ایقان» است. البته، این رابطه، رابطه‌ای تعاملی و دوسویه است، یعنی - به تعبیر گیدنز - هرچه افراد از امنیت هستی‌شناختی و وجودی بیشتری برخوردار باشند، نسبت به سایرین اعتماد بیشتری را بروز می‌دهند، و هرچه احساس این نوع امنیت تهدید می‌شود، اعتماد متقابل در آن جامعه تقلیل و تحدید می‌یابد و تعطیل می‌شود. در دو دهه گذشته، کشور ما شاهد تحولات شتابناکی بوده است که سطوح و ابعاد

متعدد و متنوع زندگی فردی و اجتماعی از آنان متأثر شده است و در حقیقت عرصه فرهنگی - اجتماعی را کانون مناسبات، روابط و الگوهای پیکره‌اند که به کلی با آنچه در قبل تداوم داشته، متفاوت است. بسیاری از تحولات، جنبه ساختی داشته و فرایند تفکیک‌پذیری و تمایز‌پذیری اجتماعی^۱ را به شدت تشدید کرده است و در نتیجه آن، ساخت جدیدی بروز یافته است که به شدت ناهمگون‌تر، پیچیده‌تر و چندگانه‌تر از پیش شده و تمایل به فرهنگ آن‌سوی آب‌ها (مرزها) را تشدید کرده و نوعی ناامنی هستی‌شناختی را با خود به ارمغان آورده است. اهم این تحولات اجتماعی - فرهنگی عبارتند از:

الف - تغییرات جمعیت‌شناختی

جمعیت کشور در دو دهه، دو برابر افزایش یافته و جامعه، به شدت جوان شده است. بدون شک تمامی عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی کشور از این متغیر جمعیت‌شناختی متأثر شده است. افزایش جمعیت با خود از یک‌سو، افزایش و تنوع مطالبات و تقاضاها (به‌ویژه در زمینه فرهنگی - اجتماعی)، و از جانب دیگر، کاهش نظارت، کنترل و پاسخگویی به این مطالبات را به همراه داشته است. این شرایط به نوبه خود، زمینه‌ساز روی‌گردانی از خود و روی‌آوری به غریبه شده است. دقیقاً در بستر همین گسست و پیوست روحی و روانی است که قاچاق کالاها، فرهنگی به مثابه حرفه‌ای بسیار پردرآمد بروز و ظهور می‌کند.

ب - ارتقای سطح سواد و آموزش عالی

در دو دهه گذشته، سطح سواد در کشور به شدت افزایش یافته است و براساس آمارهای

رسمی در سال ۱۳۷۵ به ۷۹ درصد رسیده است. این در حالی است که در اوان پیروزی انقلاب اسلامی، کمتر از نیمی از مردم از نعمت سواد برخوردار بوده‌اند. در کنار رشد کمی جمعیت باسواد، رشد کیفی سواد که با افزایش چشم‌گیر آموزش عالی کشور همراه بوده است، آنچنان شتابی را در دو دهه گذشته نشان می‌دهد که به‌عنوان متغیری بسیار مؤثر در پیچیدگی روابط و مناسبات، گسترش و تنوع نگرش‌ها، ایدئولوژی‌ها، درک از خود و گفتمان‌های متعدد، نقش بی‌چون و چرایی داشته است. در حالی که شمار دانشجویان کشور در سال ۱۳۵۵ به حدود ۱۵۰ هزار نفر محدود بود در سال ۱۳۸۰، این رقم به حدود ۱/۴ میلیون افزایش یافته است. افزایش سطح تحصیلات تکمیلی ضمن اینکه دانشجویان را با اندیشه‌ها، تئوری‌ها، گفتمان‌ها و نگرش‌های متفاوت آشنا می‌سازد، باعث می‌شود خود دانشجویان هم عاملی بسیار مؤثر برای ترویج و انتشار این اندیشه‌ها شوند. اگر تا دیروز قشر نخبه کشور به دلیل نداشتن زبان مشترک، امکان ارتباط با جامعه را نداشت، امروزه قشر دانشجو و تحصیل کرده دانشگاهی - که از نظر حجم به شدت گسترش یافته است - میانجی نخبگان و جامعه شده و وظیفه انتشار این الگوها را خواسته و ناخواسته بر عهده گرفته و با عملیاتی کردن اندیشه‌ها، نگرش‌ها، ایدئولوژی‌ها، تحلیل‌ها و نقادی‌ها، بین نخبگان و جامعه پیوند ایجاد کرده است. بنابراین، می‌توان تأکید کرد افزایش تعداد دانشجویان و فارغ‌التحصیلان دانشگاهی و همچنین افزایش نرخ سواد در کشور، تحولات ساختی کاملی را در جامعه پدید آورده است که خود منشأ تحولات، روابط، تفکرات و اندیشه‌های جدیدی در میان اقشار متعدد جامعه است.

ج - گسترش نرخ شهرنشینی

در دو دهه گذشته نه تنها شاهد افزایش چشم‌گیر جمعیت شهرنشین بوده‌ایم، بلکه عواملی به کار آمدند تا نرخ شهرنشینی کشور به دلیل مهاجرت‌های گسترده روستاییان به شهر،

به شدت افزایش یابد. صرف نظر از علل و پیامدهای جامعه‌شناختی این‌گونه مهاجرت‌ها، افزایش جمعیت شهرنشین، بروز کلان‌شهرهای با جمعیت‌های میلیونی، رشد تعداد شهرها و رشد نسبت جمعیت شهرنشین، ساختار اجتماعی کشور به شدت از این موضوع متأثر شده و آثار جامعه‌شناختی و روان‌شناختی خاصی را در جامعه و اجزای متعدد اجتماعی پدید آورده است. افزایش خودمختاری، استقلال، گمنامی اجتماعی، پیچیدگی و تنوع روابط و مناسبات اجتماعی، جایگزین شدن روابط ثانویه به جای روابط چهره به چهره، ارتقای سطح دسترسی‌های معرفت‌شناختی و تنوع فرصت‌های تحرک اجتماعی، بسط و گسترش و تنوع نگرش‌ها، تحلیل‌ها و وقایع و... همه از آثار رشد و گسترش شهرنشینی در یک جامعه است. ارتقای نرخ شهرنشینی را باید یکی از تحولات بزرگ ساختی جامعه‌شناختی ایران دانست که به کلی روابط و مناسبات اجتماعی را دگرگون کرده است.

د - حضور فزاینده زنان در نقش‌های اجتماعی و عرصه عمومی

آنچه در این دو دهه مشهود بوده است، افزایش شتابناک حضور زنان در عرصه عمومی است. به ویژه حوزه آموزشی کشور، حضور بی‌چون و چرا و روند شتابناک حضور زنان را به خوبی به تصویر می‌کشد. براساس اعلام مقامات آموزش عالی کشور در سال ۱۳۸۳ نسبت دختران پذیرفته‌شده در دانشگاه به پسران ۶۲ درصد در مقابل ۳۸ درصد بوده است. این شرایط به کلی روابط و مناسبات قبلی اجتماعی را که زنان بیشتر در عرصه خصوصی و خانواده، نگاه دگرگون خواهد کرد. با افزایش سطح سواد و نقش‌پذیری اجتماعی زنان، جامعه شاهد طرح مطالبات و حقوقی از سوی زنان است که روابط جدیدی را بر جامعه تحمیل و درک از زن و درک از خود را دچار دگرگونی کاملی خواهد کرد. بنابراین، از این نظر نیز جامعه تکان‌های شدید ساختی خورده و تحولات ژرف و عظیمی را تجربه کرده است. افزون بر این، در جامعه ایرانی امروز، شاهد رشد فزاینده حضور زنان در صحنه

تجاری به تناسب رشد حضورشان در صحنه سیاسی هستیم. در پرتو چنین رشدی، شاهد تحولات فرهنگی قابل تأمل و تعمقی هستیم. برای نمونه، استفاده پر آب و رنگ از لوازم آرایشی برای زنان از هر قشر و طبقه و یا نسلی که باشند کاملاً جا افتاده است.

۵- رشد طبقه متوسط

شاید بتوان یکی از مهم‌ترین تحولات دو دهه اخیر کشور را تغییر در ساختار طبقاتی کشور معرفی کرد. گرچه درباره طبقات محروم اجتماعی نمی‌توان به صراحت سخن گفت، اما شواهد کافی برای اثبات افزایش حجم طبقه متوسط ناشی از تحرک عمودی اقشار و طبقات زیرین جامعه، وجود دارد. آن‌گونه که اشاره شد، در کنار افزایش حجم مراکز آموزش عالی که شتاب فراوانی به این روند بخشیده است، عوامل دیگری مانند افزایش مراکز و شرکت‌های سرمایه‌ای، مالی، تجاری و صنعتی، رشد تعداد مراکز فرهنگی، هنری، آموزشی، رشد دامنه سازمان‌های بروکراتیک، افزایش تعداد نویسندگان، هنرمندان، ورزشکاران، پزشکان، مهندسان، و کلا، روزنامه‌نگاران، مدیریت‌های بخش‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی همه و همه به کار آمده‌اند تا حجم طبقه متوسط جامعه نسبت به گذشته افزایش قابل توجهی پیدا کند. این در حالی است که به همان میزان که حجم این طبقه در حال گسترش بوده است، نیاز سایر طبقات اجتماعی به خدمات طبقه متوسط نیز سیر صعودی شتابناکی داشته است. به همین دلیل، میزان اثربخشی طبقه متوسط با توجه به مکانیزم‌های متعددی که در اختیار دارد، افزایش یافته است. حجم طبقه متوسط در هر جامعه‌ای با تغییرات متعدد اجتماعی همراه است و به مرور، ارزش‌ها، ملاک‌ها، معیارها و الگوهای خاصی که از جانب اقشار وابسته به این طبقه در جامعه منتشر می‌شود، به‌عنوان الگوهای غالب، مورد پذیرش اجتماعی قرار می‌گیرد. درجه اثربخشی این قشر با توجه به اعتماد و میل به همانندی سایر اقشار با این طبقه و قرار گرفتن در جایگاه گروه مرجع

بسیاری از اقشار اجتماعی، شدت فزاینده‌ای یافته است.

و - افزایش سطح ارتباطات و وسایل ارتباط جمعی

گسترش رسانه‌های جمعی داخلی و خارجی از جمله مشخصه‌های دیگری است که دو دهه اخیر را ممتاز می‌سازد. تعداد شبکه‌های تلویزیونی داخلی به ۶ شبکه و میزان و حجم برنامه‌ها در طول شبانه‌روز به شدت افزایش یافته است. این در حالی است که با توجه به توسعه روستایی، دورترین نقاط کشور امکان و دسترسی به وسایل ارتباط جمعی پیدا کرده‌اند. به همین دلیل، حجم کسانی که از وسایل ارتباط جمعی تصویری استفاده می‌کنند، به شدت افزایش یافته است. در کنار وسایل ارتباط جمعی داخلی که می‌توان تعداد نشریات، تیراژ و میزان استفاده از آن را نیز به عنوان شاخص‌های دیگر شرایط جدید در نظر آورد، رسانه‌های فرامرزی همچون ماهواره و اینترنت نیز گیرندگان بسیاری را به خود جلب کرده است به گونه‌ای که در تهران، حدود دو سوم جمعیت بالای ۱۳ سال اعلام داشته‌اند، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم مصرف‌کننده کالاها و محصولات ماهواره‌ای هستند. و این جدای از دسترسی‌های گسترده اقشار جوان به نوارهای ویدئویی، دیسک‌ها و CDهایی است که به شکل گسترده به یکدیگر منتقل می‌کنند. بنابراین، گرچه گسترش رسانه‌های جمعی می‌توانست به وحدت نمادین جامعه کمک کند، اما با گسترش ارتباطات و رسانه‌های فرامرزی، سطح و غلظت نمادها، الگوها و متغیرهای معرفتی و شناختی به گونه‌ای مقایسه ناشدنی با گذشته، افزایش یافته است و این شرایط باعث گسترش الگوها، نمادها، ارزش‌ها و اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌هایی می‌شود که قطعاً وحدت نمادین و الگویی جامعه را به شدت مختل می‌کند. به تعبیر دقیق‌تر، با گسترش وسایل ارتباط جمعی، مردم و به‌ویژه اقشار جوان نه تنها در معرض سمبولیسم شناختی و سمبولیسم اظهار (گرایشی) بیگانه و در معرض بمباران نمادین آنها قرار گرفته‌اند، بلکه چنین شرایطی قطعاً به تنوع، گوناگونی و

چندگانگی الگوهای معرفتی، گرایشی و نظری جامعه خواهد انجامید که خود دو کارکرد هم‌زمان و موازی در پی دارد: پیچیدگی روابط و مناسبات؛ و بر هم خوردن وحدت نظری، معرفتی، ارزشی و هنجاری جامعه.

ز - رشد تعداد گروه‌های اجتماعی و سیاسی

یکی از مشخصه‌های جامعه پیچیده، بروز و ظهور گروه‌های متعدد اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است. جامعه ایران نیز، از این قاعده مستثنی نیست و به‌رغم اینکه میزان سازمان‌های غیردولتی در عرصه‌های متعدد آنچنان‌که با نیازهای اجتماعی منطبق باشد، نضج و گسترش نیافته است، اما دامنه این گروه‌ها رشد قابل ملاحظه‌ای را نشان می‌دهد و عرصه‌های گوناگون ورزشی، هنری، سیاسی و اجتماعی میدان حضور آنها شده است. گروه‌های اجتماعی که امروزه تحت عناوین متعدد، زنان، جوانان، کارگران، دانشجویان، دانش‌آموزان، صنوف و... به فعالیت مشغولند، توانسته‌اند در صدی از اقشار اجتماعی را متوجه نگرش‌ها و دیدگاه‌ها و فعالیت خود کنند. گروه‌ها و احزاب سیاسی با نام‌های متعدد ظاهر شده‌اند و تلاشی مستمر در جهت جذب، اثربخشی و ایجاد سازماندهی اقشار متعدد اجتماعی هستند. احزاب سیاسی می‌توانند در نهادینه شدن ارزش‌ها، تحدید و جهت‌دهی به مطالبات اجتماعی، توجه و تأکید بر منافع ملی و جلب تعهدات جمعی نسبت به آنها نقش بی‌بدیلی داشته باشند. اما احزاب سیاسی در گام نخستین، ارزش‌ها، ایده‌ها و الگوهای را ترویج و تبلیغ می‌کنند که به دلیل نبود انطباق با یکدیگر می‌توانند در گروه‌بندی اجتماعی و بر هم خوردن انسجام مکانیکی جامعه، نقش ایفا کنند. صرف نظر از کارکردهای مثبت گروه‌های اجتماعی، سازمان‌های غیردولتی و احزاب سیاسی، افزایش حجم و گسترش آنها می‌تواند به جامعه در راه حرکت به سوی فرایند تمایزپذیری و تفکیک‌پذیری فزاینده - که خود عاملی برای فروپاشی نظم سنتی است - یاری رساند. بنابراین، قواعد، هنجارها و

ضوابط رفتاری سنتی توسط این گروه‌ها مورد چالش قرار گرفته و نیازمند شکل‌گیری الگوهای جدیدی است که بتواند جامعه را در سطحی بالاتر سامان داده و به انسجام جمعی بینجامد، اما تا رسیدن به مرحله انسجام، با فروپاشی هنجارها و قواعد سنتی، جامعه دچار نوعی نابسامانی و اختلال‌های متفاوت می‌شود که مهم‌ترین آن اختلال نمادین (در سطح ارزش‌ها و هنجارها) است.

ح - رشد فزاینده شرکت‌ها و مؤسسات اقتصادی

افزایش نرخ مبادلات، تولید و عرضه در کشور، زمینه‌ساز بروز شرکت‌ها، مؤسسات و سازمان‌های اقتصادی گوناگونی شده است که به نوبه خود سطح رقابت‌های اقتصادی را ارتقا بخشیده است. ظهور حجم وسیعی از این شرکت‌ها نه تنها باعث پیچیدگی روابط در سطح مبادلات اقتصادی می‌شود، بلکه رفتار و عملکرد آنها اصول، ضوابط و هنجارهای جدیدی را اقتضا می‌کند که بتواند ضمن تسهیل مبادلات، کنترل و نظارت اجتماعی را نیز در این عرصه اعمال کند. پیچیدگی بیشتر روابط در این حوزه که با منافع اقتصادی و رقابت‌های متفاوت همراه است، می‌تواند به شدت عرصه عمومی را با نحوه عمل خود متأثر سازد. سودمندگرایی صرف، بدون توجه به مقتضیات اجتماعی، جامعه را به سوی چالش‌های خرد و کلانی سوق می‌دهد که آن را در دو دهه تجربه کرده‌ایم و امروزه بزرگترین نقائص و کاستی‌ها در نتیجه عمل نهادهای اقتصادی در این حوزه قابل مشاهده است. نابسامانی‌های این حوزه به شدت دیگر عرصه‌های اجتماع، به ویژه نظام فرهنگی و نمادین کشور را متأثر کرده و تغییرات قابل توجهی را در پی آورده است. افزون بر این، شرکت‌های اقتصادی مزبور، به علت ارتباطات خارجی گسترده و مستمر، در بسیاری از مواقع و موارد، حامل ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی آن‌سوی مرزها به درون جامعه خود بوده‌اند.

ط - رشد خرده‌فرهنگ‌ها

گسترش مناسبات اجتماعی، تنوع تئوری‌ها و ایدئولوژی‌ها و ناهمگون شدن نگرش‌ها، زمینه‌ساز بروز خرده‌فرهنگ‌هایی در جامعه می‌شود که معمولاً در دوران گذار می‌توان خرده‌فرهنگ‌های معارض نامید. در دو دهه اخیر، شاهد رشد انواع گروه‌هایی مثل رپ، هوی - متالیکا و... و نیز تمایل به فرّ در ارایش و گسترش حوزه این فرقه‌ها، عرفان سرخ‌پوستی، ذن، بودیسم و... بوده‌ایم که در نگاه کلی و با توجه به رویکردها و هنجارها و باورهای آنها، باید در دسته خرده‌فرهنگ‌های معارض دسته‌بندی شوند. دامنه تمایل به سوی این خرده‌فرهنگ‌ها، به گونه‌ای در حال تشدید است که می‌توان آنها را با شاخصه‌های متفاوت در عرصه‌های اجتماعی سراغ گرفت. تنوع و تعدد این خرده‌فرهنگ‌ها، همواره زمینه‌ساز نوعی «خودی‌گریزی» و «دگرپذیری» بوده است، به‌ویژه در زمانی که فرهنگ مسلط استعداد فراگیری و سقف‌گونگی خود را از دست داده و سایر خرده‌فرهنگ‌ها را دگر خود تعریف کرده است.

۲

قاچاق کالا، قاچاق فرهنگ

در ایران امروز، قاچاق بعد از مواد مخدر، دومین منبع درآمدهای غیررسمی به‌شمار می‌رود. چهره کاذب فرهنگی اقتصاد غیررسمی، اقتصاد سایه، اقتصاد پنهان، اقتصاد زیرزمینی، اقتصاد ناچاری و قاچاق قانونی، امروز بر سپهر عمومی جامعه ما سایه افکنده است. فعالیت‌های قاچاق که در ادبیات موجود، فعالیت‌های غیررسمی و حاشیه‌ای معرفی شده است در حقیقت با چرخه فعالیت‌های رسمی و سازمان‌یافته، قانونی و قانون‌مند جامعه پیوندی ناگسستگی دارد.

این عوامل به اضافه برخی از تغییرات دیگر مثل تغییر در الگو و سبک زندگی، تغییر در ساخت خانواده و کارکردهای آن، جابه‌جایی سریع جمعیت از روستاها به شهرها، واکنش‌های فرهنگی در مقابل کنش‌های فرهنگی آن‌سوی مرز (مثل جشنواره‌های کیش و...) افزایش روزافزون تجارت چمدانی و سفرهای توریستی/سیاحتی، رشد مصرف‌گرایی مفرط و کاذب که نوعی فرهنگ خرید و فرهنگ بازارچه مرزی و مناطق آزاد را با خود همراه آورده است، تغییر در جغرافیای انسانی ایران با ظهور قطب‌های اقتصادی نوظهور در مناطق مرزی و... از یک‌سو، زمینه‌ساز نوعی گرایش و تمایل به فرهنگ و فرآورده‌های فرهنگی آن‌سوی آب‌ها (مرزها) شده و از جانب دیگر، روند «تفکیک‌پذیری» اجتماعی را شدت بخشیده‌اند. در فرایند تفکیک‌پذیری اجتماعی، گروه‌ها و اقشار مختلف اجتماعی، خرده‌فرهنگ‌ها، گروه‌بندی‌های متفاوت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی بروز می‌یابند؛ دسته‌بندی‌های قبلی اجتماعی که مبتنی بر هنجارها و معیارهای سنتی همچون قوم، نژاد، قبیله، مذهب و... بوده در این فرایند، قابلیت‌های انسجام‌بخشی خود را از دست می‌دهد، هم‌گونی، هم‌نوایی و هم‌شکلی هنجاری، ارزشی و رفتاری ناپدید و روابط،

به شدت پیچیده می‌شود؛ تشتت و تعارض فکری و فرهنگی در باورها، ارزش‌ها و اهداف اساسی افزایش می‌یابد؛ توقعات، انتظارات، تقاضاها و نیازها افزایش فزاینده و انفجار آمیزی افزایش می‌یابند؛ و نهایتاً نوعی جدایی و فراق میان فرهنگ رسمی و فرهنگ غیررسمی^(۱) شکل می‌گیرد که خود تشدیدکننده تقاضای کالاهای فرهنگی غیربومی است.

بی‌تردید، در کنار این علل و عوامل درونی گرایش به فرآورده‌های فرهنگی آن‌سوی مرزها، باید به علل و عوامل برونی آن نیز اشاره کرد. در شرایط کنونی، جامعه ایرانی، از یک سو، در آستانه تجربه رابطه‌ای «فراملیتی» است: رابطه‌ای که هم می‌تواند به مثابه تهدید تعریف شود (به این اعتبار که برخلاف اصول روابط بین‌الملل که جایگاه تصمیم‌گیری، مذاکره، معامله، عقد قرارداد و نیز اختلاف و درگیری میان دولتهاست، این رابطه، بدون استقلال کامل از نهادهای رسمی حکومتی جایگاه ابراز وجود جامعه مدنی است؛ ابزاری که در روند شکل‌گیری روابطش با اقوام و یا جوامع دیگر جایی برای تصمیم‌گیران دولتی نمی‌گذارد)، و هم در چهره فرصت نگریسته شود (به اعتبار اینکه از رهگذر این رابطه، امکان خروج از خمودگی و افسردگی فرهنگی، و دست‌یابی به شکوفایی و اعتلای فرهنگی فراهم می‌شود). و از جانب دیگر، در آستانه تجربه جهانی جهانی‌شده است که همچون تجربه نخست، سرشار از چالش‌ها و فرصتهاست. جهانی‌شدن، همچون گلابیاتوری نرم‌افزاری، فتح حصارها و برج و باروهای فرهنگی - هویتی را هدف مبارزه و چالش خود قرار داده است. استراتژی‌های این گلابیاتور برای پیروزی در این نبرد، عبارتند از:

- کم‌رنگ کردن قید و بندهای جغرافیایی و ایدئولوژیکی که بر روابط فرهنگی و سیاسی جوامع بشری سایه افکنده؛^(۲)
- از بین بردن تقدم و تأخر تاریخی؛
- متنوع کردن سبک‌های زندگی؛

- تضعیف و تخریب عوامل و منابع سنتی هویت؛
- فرو ریختن فضاهاى انحصارى و از بین بردن مصونیت فرهنگی؛
- کوچک کردن جهان؛
- درهم تنیدن زمان و مکان؛
- هم‌سان‌سازی ساختاری و نهادی جوامع مختلف جهان؛
- تبدیل جامعه به زنجیره‌ای از شبکه‌های اجتماعی - فضایی هم‌پوش و متقاطع؛
- سامان‌دهی کنش‌ها و واکنش‌های از راه دور و با فاصله؛
- وارد کردن «دگرهای غایب» به عرصه مناسبات و روابط جهانی؛
- تضعیف و تقلیل نقش دولت - ملت و رها ساختن امر اجتماعی از سیطره دولت؛
- فرسایش و نفوذپذیر کردن مرزهای ملی (شیشه‌ای کردن مرزها).

در جهان جهانی شده و در عصر ارتباطات فراملیتی، دیگر نمی‌توان دور جوامع دیوار چین کشید و یا آنان را در زیر حباب‌هایی نفوذناپذیر قرار داد. در این شرایطی که قاچاقچیان کالاهاى فرهنگی، چهره‌ای مجازى به خود گرفته‌اند و هیچ مرزى امکان و استعداد مقاومت در مقابل عبور و مرور آنان را ندارد، تنها عامل بازدارنده مهم و مؤثر، تولید و بازتولید کالاهاى فرهنگی و معرفتى متناسب با روح و تقاضاهای زمانه و اشباع بازار مصرف داخلی است.

البته، این تمهید و تدبیر داخلی، بدین معنا نیست که «چون نمی‌توانیم مرزهای سدید، مستحکم و نفوذناپذیر داشته باشیم، می‌باید از هرگونه هزینه برای آن پرهیز کرد». نخبگان تصمیم‌ساز و تدبیرپرداز جامعه امروز ما، بیش از هر زمانی نیازمند تجربه «آرتور جوان» هستند. در کتاب «پادشاه ازل و ابد»، نوشته تی. اچ. وایت، آمده است که «مرلین»، آرتور جوان را سوار پرنده‌ای می‌کند تا بتواند آسمان‌ها را پیموده و تصویر دقیقی از دنیای

پایین به دست آورد. یکی از درس‌های اصلی، بی‌اهمیت بودن نسبی مرزهایی بود که از بالا دیده می‌شد. آرتور، تنگناها را به روشنی و به وضوح یک نقشه می‌دید. مرزها خطوطی غیرواقعی بودند. کافی بود که مرزهای غیرواقعی موجود در کره زمین، از اذهان بیرون بروند. پرندگان در حال پرواز به طور فطری این مرزها را نادیده می‌گیرند. مرزها چقدر ابلهانه به نظر می‌رسیدند... و برای بشر نیز تصویری غیر از این نبود، اگر می‌توانست پرواز کند.

هدف مرلین، طرح یک نظام جهان‌شمول در ذهن آرتور بود که بر پایه اصول صحیح برگرفته از میزگرد پادشاه آرتور و دلاوران او در "کملت"، بنا شده بود. تجربه کملت برای مدت زمانی کارآمد به نظر می‌رسید، اما در نهایت، مانند هر آرزوی جهان‌شمول دیگر، بر اثر اختلافات بدیهی جوامع بشری، بی‌نتیجه ماند. مرزهایی واقعی یا غیرواقعی، از یک نوع یا انواع مختلف، هنوز هم ابلهانه حفظ شده‌اند. مطمئناً، آرتور جوان نمی‌توانست مانع آن شود، اما در سفر خود مشاهده کرد که بعضی از مرزها هرگز خیالی نبوده، بلکه قابل ملاحظه و بنیادی‌اند، حصارها مناطق مختلف را مجزا می‌کنند، خندق‌ها و دیوارها از قصرها و کاخ‌ها محافظت می‌نمایند و بعضی شهرها نیز با دیوار محصور شده‌اند. شاه آرتور پیر و دانا، با ناراحتی اذعان کرد که حتی مرزهای خیالی نیز، در عمل هولناک و خطرناکند. او مشاهده کرد که مرز قابل ملاحظه‌ای بین اسکاتلند و انگلستان وجود ندارد، اگرچه "فلودن" و "بن ناک بارن" بر سر آن جنگیده‌اند. این مرزها، تنها جغرافیای سیاسی را به وجود آورده است و غیر از آن چیز دیگری نیست.

۳

سخن آخر

مرزها با مفهوم کلاسیک خود عامل جداسازی و تعیین‌کننده فضاهای زیست و فعالیت میان

دو کشور هستند و از سوی دیگر، مفهوم مناطق مرزی در تحولات اخیر، پیوند فضا‌های کشورهای مجاور را در زمینه‌های مختلف مقدور می‌سازد و به این جهت هم‌سو با حرکت هم‌گرایانه جهانی، مورد نظر قرار می‌گیرد. بنابراین اهمیت مناطق مرزی در تحولات آینده به این دلیل افزایش می‌یابد که به موازات جایگزینی مفاهیم نوین به‌جای مفاهیم پیشین، همچون حاکمیت ملی، استقلال سیاسی و اقتصادی، اقتدار ملی، نبود وابستگی، امنیت ملی و... از یک‌سو، شاهد شناسایی جهانی حاکمیت سرزمین، به‌عنوان اصل سازمان‌یافته سیاست بین‌الملل هستیم و از سوی دیگر، به دلیل توسعه روابط بین‌الملل و وابستگی متقابل کشورها و پدیده‌ها و تحولات جهانی، اهمیت اندیشه سرزمینی حکومت‌های مستقل کاهش می‌یابد. در ایران امروز، عوامل بسیار داخلی و خارجی، مرزهای این سرزمین را مستعد قاجاق کالاهای فرهنگی کرده است. بنابراین هرگونه تمهید و تدبیری در این زمینه می‌باید ناظر بر هر دو چهره (داخلی و خارجی) این پدیده باشد. با پذیرش این اصل، اقدامات زیر پیشنهاد می‌شوند:

- واکسینه کردن فضای فرهنگی جامعه؛
- تقریر پادگفت‌مان‌های فرهنگی مناسب برای مقابله با هجمه‌های فرهنگی؛
- سمت‌دهی مطلوب تقاضاهای فرهنگی؛
- اشباع و اقناع بهینه نیازهای مشروع فرهنگی؛
- تولید و بازتولید کالاهای فرهنگی متناسب با نظام صدقی - ارزشی جامعه؛
- تعریف و تثبیت گروه‌های مرجع فرهنگی مقبول؛
- تبلیغ و ترویج بهینه هنجارهای فرهنگی و نهادینه کردن آن‌ها؛
- ایجاد ساختار پاسخگو و منعطف فرهنگی؛
- سامان‌دهی و تغییر نگرش‌ها و گفت‌مان‌های فرهنگی متناسب با شرایط زمانه و شأن جامعه؛

- بازتولید آرمان‌ها و ارزش‌ها برای ممانعت از گسست فرهنگی نسل اول و دوم انقلاب؛

- ابهام‌زدایی نظری و صیانت از ارزش‌های کهن فرهنگی؛

- فراهم آوردن محیط پویا و بانشاط جهت کاهش آسیب‌پذیری‌های فرهنگی؛

- کم‌هزینه کردن فعالیت‌های فرهنگی؛

- واقع‌گرا و ضابطه‌مند کردن «تقاضاهای فرهنگی»؛

- تأکید بر استراتژی‌های نرم‌افزاری و پیش‌گیرانه در مقابله با تهدیدات فرهنگی؛

- توجه جدی به نقش مقولات اقتصادی - معیشتی در تدبیرهای فرهنگی؛

- سیاست‌زدایی از سپهر و عرصه فرهنگ؛

- ایجاد قاعده‌مندی و انتظام در فضای متکثر فرهنگی جامعه؛

- تدوین و تصویب قوانین کارآمد در عرصه «قاچاق کالای فرهنگی»؛

- بازنگری در مدیریت مرزها با توجه به تهدیدات نرم‌افزاری؛

- آموزش چگونگی روبه‌رو و برخورد با پدیده قاچاق کالاهای فرهنگی به مرزداران؛

- اندیشیدن تمهیدات لازم برای برخورد مناسب با هجمه و تعرض فرهنگی پدیده

جهانی‌سازی.

پی‌نوشت‌ها

۱. فرهنگ رسمی معطوف به عقاید، ارزش‌ها و هنجارهایی است که از نظر دولت مجاز است و تشویق و ترویج می‌شود. در مقابل، فرهنگ غیررسمی ناظر بر ارزش‌ها، عقاید و هنجارهایی است که به صورت خودجوش سر برآورده و پناهگاه کسانی است که می‌خواهند خارج از چارچوب‌های فرهنگی و ایدئولوژیک حکومت، باورها و ارزش‌ها و قضاوت‌های خاص خود را داشته باشند. هم فرهنگ رسمی و هم فرهنگ غیررسمی در درون خود طیف‌ها و طبقه‌بندی‌های کم و بیش متنوعی را در بر می‌گیرند که هر طیف به اندازه مختلف از خطوط تماس و تقارب فرهنگ رسمی و غیررسمی فاصله دارد. در مواردی، فرهنگ غیررسمی را فرهنگ موازی نیز می‌گویند.
۲. به نوشته «جیمز روزنا»، جهانی شدن «فرایندی مرزگشا» است که بی‌توجه به وجود مرزها به مردم اجازه جابه‌جایی کالاها، اطلاعات، هنجارها، عادت‌ها و نهادها را می‌دهد، در حالی که فرایندهای «مرز افزای» محلی کردن در تلاش ایجاد موانع جابه‌جایی کالا، اطلاعات، هنجارها و عادت‌هاست.